

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

﴿﴾

## عربی. زبان قرآن (۲)

رشته‌های علوم تجربی - ریاضی و فیزیک

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کد: ۱۱۱۲۰۶

کاری از:

منصوره خوشخو

بهمن ماه

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲



## الدَّرْسُ السَّابِعُ بِرَكِيز

### تأثير اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿الرَّحْمَنُ \* علم القرآن \* خلق الإنسان \* علمه البيان﴾ الرَّحْمَنُ: تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پرديس	الفردوس
پيروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندي

الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ، فَقَدْ نَقِلَتْ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ الْفَاظَ فَارِسِيَّةً كَثِيرَةً بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَ الْيَمَنِ،  
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شدند، الفاظ فارسی بسیاری به دلیل بازرگانی و ورود ایرانیان به عراق و یمن به [زبان] عربی منتقل شد.

وَ كَانَتْ تِلْكَ الْمُفْرَدَاتُ تَرْتَبِطُ<sup>۹</sup> بِبَعْضِ الْبُضَائِعِ الَّتِي مَا كَانَتْ عِنْدَ الْعَرَبِ كَالْمِسْكِ وَ الدَّبِيحِ  
و آن واژگان در ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود؛ مانند مشک و ابریشم  
(و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت)

وَ اشْتَدَّ النَّقْلُ مِنَ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ انْضِمَامِ إِيْرَانِ إِلَى الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.  
و انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

وَ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ اِزْدَادَ نَفُوذُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ حِينَ شَارَكَ الْإِيرَانِيُّونَ فِي قِيَامِ الدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ عَلَى يَدِ امْتَالِ أَبِي مُسْلِمِ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ آلِ بَرْمَكِ.  
در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

وَ كَانَ لِابْنِ الْمُقَفَّعِ دَوْرٌ عَظِيمٌ فِي هَذَا التَّأْثِيرِ، فَقَدْ نَقَلَ عَدَدًا مِنَ الْكُتُبِ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ، مِثْلَ كَلِيلَةِ وَ دِمْنَةِ.  
و ابن مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتابهای فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی برگرداند (ترجمه کرد).

<sup>۹</sup> [رَتَبَتْ: ارتباط داشت، مضارع: يَرْتَبِطُ / امر: اِرْتَبِطْ / مصدر: اِرْتَبَات]

دارد

جمله وصفیه

و [الفیروزآبادی] مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ [يَضُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ].  
و فیروزآبادی لغت‌نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بردارد. (شامل می‌شود)

جمله وصفیه

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ اَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ، فَقَدْ اَلَّفَ الدُّكْتُورُ التُّونِجِيُّ كِتَاباً [يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةَ الْمُعْرَبَةَ سَمَاهُ «مُعْجَمَ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ»].<sup>۹</sup>  
و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در پژوهش‌های خود آشکار ساخته‌اند (توضیح داده‌اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَمَ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (= لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

حال

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارِسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْنَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقاً لِأَسْتِثْمِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارِسِيَّةَ «ك، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:

پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چَادِرْشَب ← شَرَشَف و ...

اما صدا و وزن آن واژه‌های فارسی که وارد زبان عربی شد، دگرگون شد و عرب‌ها آن را مطابق زبان خودشان تلفظ کردند (بر زبان آوردند) پس حروف فارسی «ک، چ، پ، ژ» را که در زبانشان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کردند؛ مانند: پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چَادِرْشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اشْتَقُّوا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «كَنْج» الْفَارِسِيَّةِ. وَ اِزْ اَنْ كَلِمَاتٍ دِيْگَرِي رَا بَرَكْرِفْتَنْد، مَانَنْدِ «يَكْنِزُونَ» دَر آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ فَارِسِي «كَنْج». - (و طلا و نقره انباشته می‌کنند...)-

جمله وصفیه

عَلَيْنَا اَنْ نَعْلَمَ اَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ اَمْرٌ طَبِيعِيٌّ [يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْاُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لَادَسْتَطِيعُ اَنْ نَجِدَ لُغَةً بَدُونَ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛  
ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آنها را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) پیدا کنیم؛

بود

[كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْاِسْلَامِ اَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْاِسْلَامِ، وَ اَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْاِسْلَامِ فَقَدْ اَزْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.  
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیشتر از تأثیر آن در پس از اسلام بوده است، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت (بیشتر شد).

الفارسیَّةُ

Parsi

<sup>۹</sup> لغت‌نامه، قاموس / فرهنگ‌نامه / حروف المُعْجَم: حروف هجاء، حروف الفبائی

<sup>۱</sup> سوره توبه: ۴، یکنزون «از ماده «کنز» به معنای گنج است، ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.

### المعجم برگرد

مُفْرَدَاتٍ : واژگان	تَغَيَّرَ : دگرگون شد	إِزْدَادٌ : افزایش یافت (فعل ماضٍ من باب افتعال)
مِسْكٌ : مُشْكٌ	(مضارع: يَتَغَيَّرُ) من باب تَفَعَّل	(مضارع: يَزْدَادُ)
نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ)	دَخِيلٌ : وارد شده	إِسْتَدَّ : شدت گرفت
نَقَلَ : منتقل کرد (مضارع: يَنْقُلُ)	دِيْبَاجٌ : ابریشم	(مضارع: يَسْتَدُّ)
وَقَفًا لـ : بر اساس	شَارَكَ : شرکت کرد	إِسْتَقَى : برگرفت (مضارع: يَسْتَقِي) من باب افتعال
يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)	(مضارع: يَشَارِكُ) من باب مفاعلة	إِنْضَامٌ : پیوستن (انضَمَّ، يَنْضُمُ) من باب انفعال
*الأصل: ریشه، خاستگاه، اصل، بنیاد، منشأ	مُعَرَّبٌ : عربی شده	بَيَّنَّ : آشکار کرد (مضارع: يَبَيِّنُ) من باب تفعيل

### حول النص برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- لماذا ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بعد ظهور الإسلام؟  
چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟

﴿ قد ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بسبب العامل الديني. واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.﴾

۲- مَنْ هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ»؟

گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟

﴿ الدكتور التونجي هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».﴾

دکتر التونجی گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۳- مَتَى دَخَلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟

کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟

﴿ أَلْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ.﴾

واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۴- أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟

چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می سازد؟

﴿ تَبَادُلُ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ.﴾

تبادل واژگان میان زبان های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می سازد.

۵- مَتَى اِزْدَادَ نَفُودُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟

کی (چه وقت) نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت؟

﴿ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ اِزْدَادَ نَفُودُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.﴾

در دوره عباسی نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت.

۶- مَا هُوَ الْأَصْلُ \* الْفَارِسِيِّ لِكَلِمَةِ «كَنْزٍ»؟ رِيشَةُ فَارِسِي كَلِمَهُ «كَنْزٍ» چيست؟

﴿ أَصْلُهَا الْفَارِسِيُّ هُوَ «كَنْجٍ». رِيشَةُ فَارِسِي أَنْ هِمَانُ «كَنْجٍ» است.﴾

## بازگرد

### معانی الأفعال الناقصة

فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ و أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

★ **كَانَ** چند معنا دارد:

۱- به معنای «بود»؛ مثال: **كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا**. در بسته بود.

۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ الأحزاب: ۲۴<sup>۹</sup>

بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است.

۳- **كَانَ** به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: **كَانُوا يَسْمَعُونَ**: می شنیدند.

۴- **كَانَ** به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «**كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ**» و «**كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ**» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».

۵- «**كَانَ**» بر سر «ل» و «عَنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:

**كَانَ لِي خَاتَمٌ فِضَّةٌ**. انگشتر نقره داشتم. **كَانَ عِنْدِي سَرِيرٌ خَشَبِيٌّ**. تختی چوبی داشتم.

مضارع **كَانَ** «يَكُونُ» به معنای «می باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

★ **صَارَ و أَصْبَحَ** به معنای «شد» هستند. مضارع **صَارَ** «يَصِيرُ» و مضارع **أَصْبَحَ** «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾ الحج: ۶۳

از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می شود.

**نَظَّفَ الطُّلَابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً**<sup>۹</sup>

دانش آموزان مدرسه شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

★ **لَيْسَ** یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷

با دهان هایشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند دانایتر است.

**که إختبر نفسك: تَرْجِمُ هَذِهِ الْآيَاتِ.** ← فعل کمکی (معین) و معادل ماضی استمراری

۱- ﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ﴾ مریم: ۵۵

خانواده خود را به نماز و زکات امر می کرد.

۲- ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الإسراء: ۳۴<sup>۹</sup>

به عهد و پیمان وفا کنید زیرا از عهد و پیمان سوال می شود.

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِاللَّسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الفتح: ۱۱

چیزی که بر دل هایشان نیست، بر زبان هایشان می گویند.

<sup>۹</sup> **كَانَ**: هرگاه بر امری ثابت و همیشگی مانند قانونی علمی دلالت کند، «است» معنا می کنیم. اگر جواب شرط واقع شود، میتوان به زمان «حال» است می باشد» معنا کرد.

<sup>۹</sup> **الْمُخْضَرَّةُ**: سرسبز اسم مفعول از فعل ثلاثی مزید، ماضی آن «إِخْضَرَ»، مضارع آن «يُخْضِرُ» و مصدرش می شود: «إِخْضَارًا»

<sup>۹</sup> **نَظَّفَ**: تمیز کرد

<sup>۹</sup> **أَوْفُوا**: وفا کنید / املائی صحیح کلمه «مسئول» در عربی به این شکل است: «مَسْئُولٌ»

۴- ﴿... أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ الأنعام: ۵۳  
آیا خدا به [احوال] سپاسگزاران داناتر نیست؟

فعل ناقص به معنای «نیست»  
بأعلم: خبر لیس (جار و مجرور) / حرف باء زائد است و ترجمه نمی‌شود.

۵- ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلسَّائِلِينَ﴾ يوسف: ۷  
قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

لقد کان: بوده است ✓  
یا امری ثابت و همیشگی حساب کنیم  
= لقد کان: است ✓

۶- ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳  
نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید. (ترجمه فولادوند)

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

### حوار برگرد (مع الطيب)

الطبيب	المريض
ما بك؟ تو را چه می‌شود؟	أشعر بلم في صدري، و عندي صداع. در سینه‌ام احساس درد می‌کنم و سردرد دارم.
أضغط الدم عندك أم مرض السكر؟ آیا فشار خون داری یا بیماری قند؟	ما عندي ضغط الدم ولا مرض السكر. فشار خون و بیماری قند ندارم.
بعد الفحص يقول الطبيب: پزشک بعد از معاینه می‌گوید:	
أنت مصاب بركام <sup>۳</sup> ، و عندك حمى <sup>۴</sup> شديدة. أكتب لك وصفة. تو دچار سرماخوردگی شده‌ای (سرما خوردی)، و تب شدیدی داری. برایت نسخه‌ای می‌نویسم.	ماذا تكتب لي، يا حضرة الطبيب؟ ای جناب پزشک، برایم چه می‌نویسی؟
أكتب لك الشراب و الحبوب المسكنة. برایت شربت و قرص‌های مسکن می‌نویسم.	من أين أستلم الأدوية؟ داروها را از کجا بگیرم (دریافت کنم)؟
استلم الأدوية في الصيدلية التي في نهاية ممر المستوصف. داروها را از داروخانه‌ای که در انتهای راهروی درمانگاه است، بگیر (دریافت کن)	شكراً جزيلاً. خیلی ممنون
تتحسن حالك. حالت خوب می‌شود.	إن شاء الله. اگر خدا بخواهد.
مع السلامة. به سلامت.	في أمان الله. خداحافظ.

۱- الألم: درد      ۲- المصاب: دچار      ۳- الركام: سرماخوردگی شدید      ۴- الحمى: تب      ۵- تتحسن: خوب می‌شود

۱ آیات: نشانه‌ها

۱ ألف: همدل کرد، پیوست

۱ كسرة آخر كلمة استلم بخاطر رفع التقاء ساكنين هست. استلم (فعل امر) + الأدوية = استلم الأدوية

### که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

۱- الْمِسْكُ عِطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغِزْلَانِ.    
 مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.   
 مبتدا، خبر، جمله وصفیه

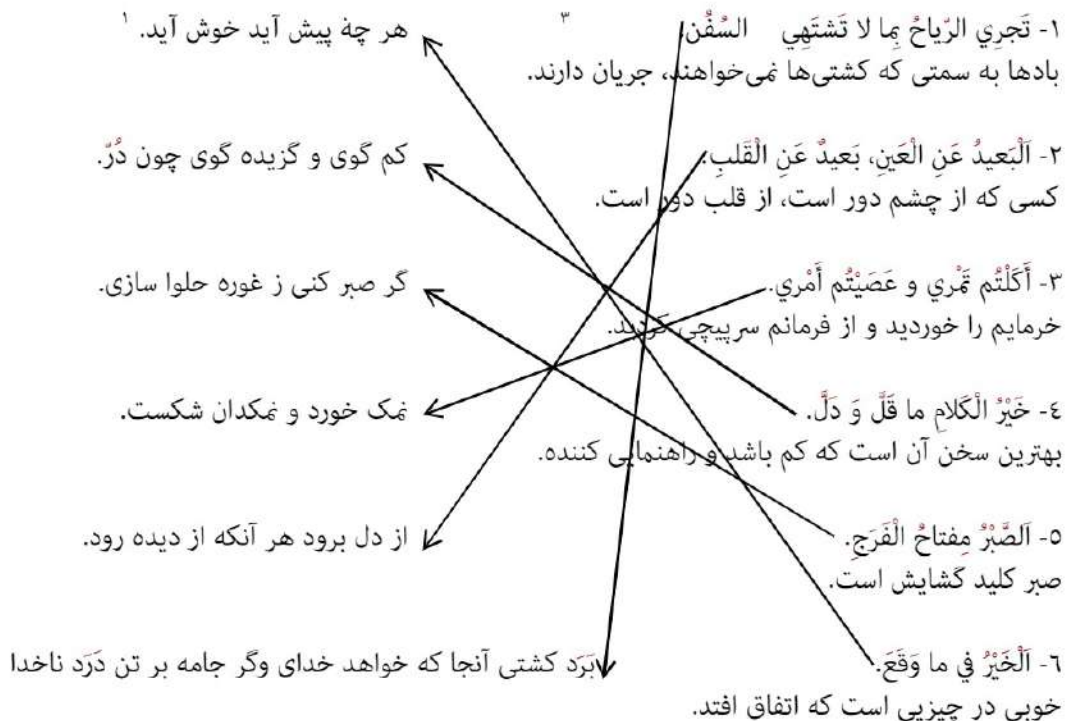
۲- الْأَشْرَشَفُ قِطْعَةً فَمَا شِ تَوْضِعَ عَلَى السَّرِيرِ.    
 ملافه، تکه پارچه‌ای که روی تخت گذاشته می‌شود.   
 مبتدا، خبر، جمله وصفیه

۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا.    
 عرب‌ها کلمه‌های وارد شده را طبق ریشه آن به زبان می‌آورند.

۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِائَاتُ الْكَلِمَاتِ الْمُعْرَبَةِ ذَاتِ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ.    
 در زبان عربی، صدها کلمه عربی شده دارای ریشه‌های فارسی وجود دارد.   
 خبر مقدم، مبتدای مؤخر، صفت

۵- أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونِجِيُّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعْرَبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.    
 دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات ترکی عربی شده در زبان عربی در بر می‌گرفت.   
 فاعل، مفعول جمله وصفیه، صفت

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيِّنِ الْعِبَارَةَ الْفَارِسِيَّةَ الْمُنَاسِبَةَ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.



<sup>۱۰۱</sup> غِزْلَان، (غَزَال) أبدان (بَدَن)، أديان (دِين)، جيران (جَار)، أَسنان (سَن) جمع مكسر هستند.

<sup>۱۰۲</sup> تَشْتَهِي: می خواهد، میل دارد

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

فعل نهی مخاطب	۱- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ.	روی درخت ننویس.
کان+ مضارع=معادل ماضی استمراری	۲- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.	نامه‌هایی می‌نوشتند.
لم+مضارع = معادل ماضی منفی	۳- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا.	در آن چیزی ننوشت.
فعل شرط= معادل مضارع التزامی	۴- مَنْ يَكْتُبْ يَنْجَحْ.	هر کس بنویسد، موفق می‌شود.
جواب شرط= معادل مضارع اخباری	۵- يُكْتُبُ مِثْلَ عَلَى الْجِدَارِ.	ضرب المثلی روی دیوار نوشته می‌شود.
فعل مضارع مجهول= صفت مفعولی+می‌شود	۶- كُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَاتِي.	جواب‌هایم را می‌نوشتم.
کان+مضارع= معادل ماضی استمراری	۷- أَكْتُبُ بِحَطِّ وَاضِحٍ.	با خطی واضح بنویس.
فعل امر	۸- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ.	برایت جواب را خواهم نوشت.
س،سوف+ مضارع= معادل مستقبل	۹- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً.	جمله‌ای نخواهم نوشت.
لن+ مضارع= معادل مستقبل منفی	۱۰- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللَّوْحِ.	روی تخته نوشته شده است.
قد + ماضی= معادل ماضی نقلی	۱۱- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتَهُ.	کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.
فعل ماضی+اسم نکره+ (ماضی)= ماضی ساده یا ماضی بعید)		

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: إِحِثَّ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي الْجُمْلِ.



۱- ﴿... يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ...﴾ طه: ۱۲۸

در سراهایشان راه می‌روند.

مَسَاكِين (وزن مفاعِل)، مَفْرَدَةٌ: مَسْكَن (بر وزن مَفْعَل): اِسْمُ الْمَكَانِ

۲- ﴿... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ نوح: ۱۰

از پروردگارتان آمرزش بخواهید قطعاً او بسیار آمرزنده است.

غَفَّارًا (وزن فَعَال): اِسْمُ الْمُبَالِغَةِ

فعل مجهول نائب فاعل

۳- ﴿... يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...﴾ الزمّن: ۱۴

گناهکاران با چهره و سیمایشان شناخته می‌شوند.

الْمُجْرِمُونَ (مُ + ع): اِسْمُ الْفَاعِلِ

مفردشان: بقعة - بهيمة

۴- إِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ. الإمام علي عليه السلام

قطعاً شما حتی درباره (در قبال) قطعه زمین‌ها و چارپایان مورد سوال واقع می‌شوید. (مسئول هستیید)

مَسْؤُولُونَ (بر وزن مَفْعُول): اِسْمُ الْمَفْعُولِ



۵- إِنْ أَحْسَنَ الْحَسَنَ الْخُلُقَ الْحَسَنَ. الإمام الحسن عليه السلام

قطعاً بهترین نیکی، خوی نیکوست.  
أَحْسَنَ (بر وزن أَفْعَلَ) : إِسْمُ التَّفْضِيلِ

۶- يَا رازِقُ كُلِّ مَرْزُوقٍ. مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ

ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای.  
رازِقُ (بر وزن فاعِل) : إِسْمُ الْفَاعِلِ  
مَرْزُوقٍ (بر وزن مَفْعُول) : إِسْمُ الْمَفْعُولِ

التَّمْرَيْنِ الْخَامِسُ: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ، وَ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۴۷  
فعل مضارع **ندارم**  
گفت: پروردگارا، من به تو ...

الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم.   
الإِسْمُ النَّكِرَةُ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

۲- ﴿... وَ أَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲  
فعل امر **است**

الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست.

ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.

الإِسْمُ النَّكِرَةُ: كُلُّ، شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

۳- ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ التَّيَّاب: ۴۰  
بدان + ه **بودم**

روزی که...

الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم.

ب) ... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم.

الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

۴- ﴿كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكَرَّةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَ بَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ﴾  
معادل ماضی استمراری **شدند**

الف) کودکان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند.

ب) بچه‌ها در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكَرَّةِ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ  
كان + مضارع منفی

۵- ﴿كُنْتُ سَاكِتًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضِعِ﴾  
بودم **ماضی منفی** ماضی استمراری منفی

الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ زیرا اینک چیزی از موضوع نمی‌دانم.

ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی‌دانستم.

الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضِعِ



### الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

برگرد

اَكْتُبْ عِشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً أَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ أَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.

طَارَج: تازگ (تازه) طَسْت: تشت فالوذج: بالودگ (فالوده) قَصْعَة: کاسه كَعَك: کاک (کیک) لَعْل: لال مارستان: بیمارستان مهرجان: مهرگان (جشنواره) نرجس: نرگس نسرین: نسرین نَفْط: نفت إبريق: آبریز	توت: توت (فِرصاد) توتیاء: توتیا جاموس: کاومیش جزية: گزیت رُستاق: رُستاگ (روستا) زَنْجَبِيل: زنجبیل سُرَادِق: سراپرده سَكَنجَبِين: سرکه انگبین سُنْدُس: سندس سَوَسْن: سوسن صَوْلجان: چوگان	أسوار: سوار أسوار: دستوار (دستبند) بادزهر: پادزهر بَخت: بخت برقع: پرده بَنَفْسَج: بنفشگ بَیْدَق: پیادگ (پیاده) پسته: فُسْتَق تاج: تاج تبا+شیر: تبا+شیر(مثل) الْحَلِيبِ) در عربی طباشیر گویند.
---	---	--

### لِلْمُطَالَعَةِ

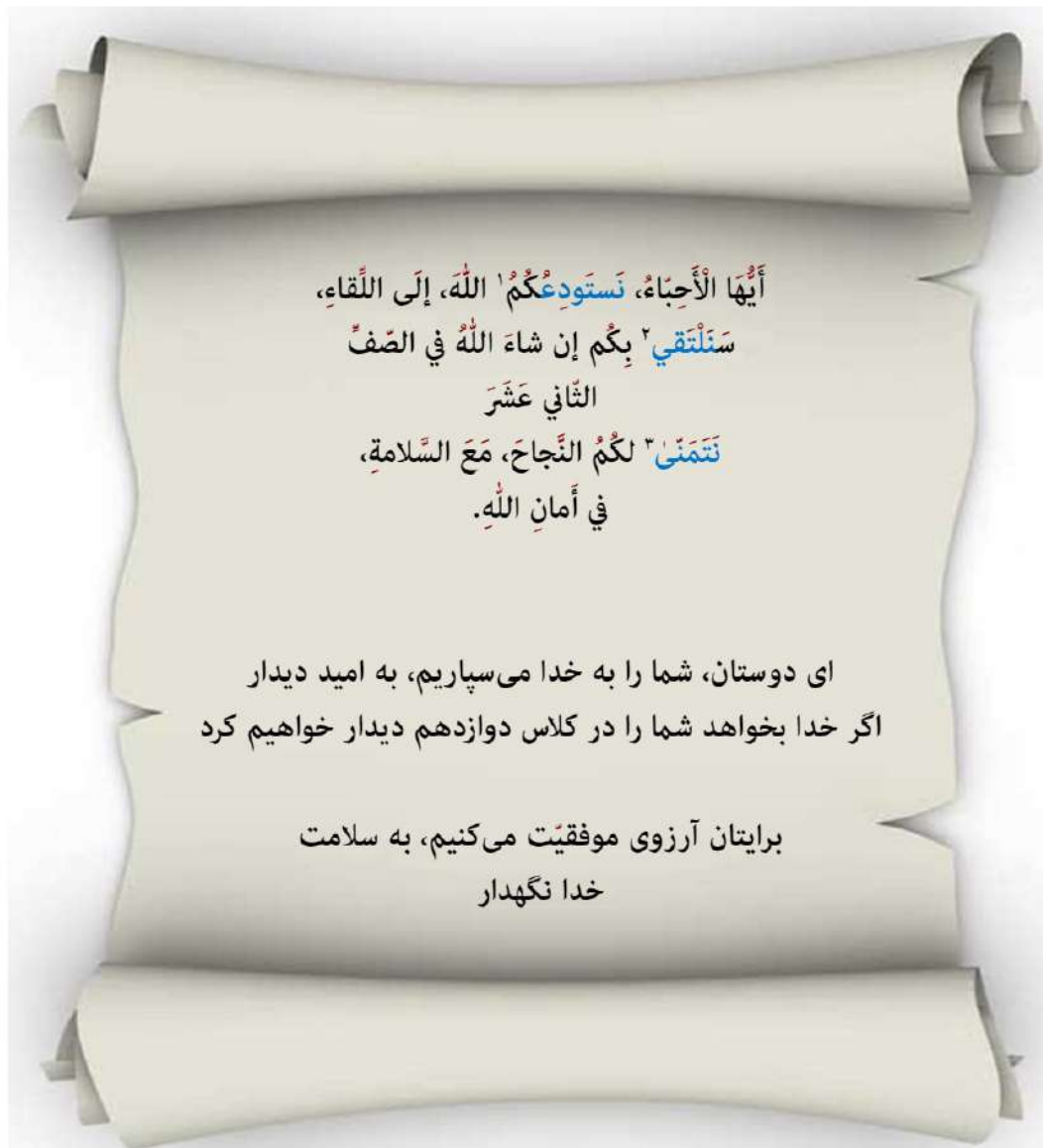
برگرد

### الْمُعْرَبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ

إبريسم: ایریشم / إبريق: آبریز / أرجواني: آرعوانی / أستاذ: أستاذ / استبرق: سبترگ / أسطوانة: أسطوانة / بابونج: بابونه / بخشیش ← بخشش / بالفارسيّة: انعام / بابوج (تَوْعٌ مِنَ الْجِذَاءِ) ← پاپوش / بادَنْجان: باتنجان / بالفارسيّة: بادمجان / بریط: (بَرٌ بِالْفَارِسِيَّةِ: سینه + بَتٌ بِالْفَارِسِيَّةِ: آردک) / من آلاتِ المومسي / بَرزَخ ← بَرز آخو (أَعْلَمُ الْأَعْلَى: جهان بالا) / برنامج: برنامه / پرواز ← پرواز / قاب / برید ← بریده دم / بُسْت: بستان / بستان / بَعْدَاد: بَع + داد (خداداد) / بوسه ← بوسه / بهلوان يهلوان (بالفارسيّة: بَندباز) / بَس: بس / بَط: بَت (بالفارسيّة: آردک) / بلور / بَنَفْسَج: بنفشه / تاريخ: تاريخ / تاريک / تويج: تاج گذاری ← تاج / تَحْت: تخت / تَرجمان (تَرْجَمَة) ← تَرْجَان / تَتور: تتور / توت: توت / جاموس: کاومیش / جَزَر: کَزَر / جَص: گَج / جُلَاب: گلاب / جُلنار: گُلنار / جُنَاح: جُناه / جُنْدِي: گُندي / جوراب: گورپا (گوراپ) / جوز: گوز / بالفارسيّة: گِرْدو / جَوْشَن ← جوشن / زره / جَوهر: گوهر / جُزْء: هوزبان / هور: خور «خورشید» / خانة: خانه (بَيْتٌ فِي لَعْبَةِ الشَّطْرَجِ) / خَنْدَق: کندگ / دَجَلَة: تیگره (تند و تیز) / دَرُویش: درویش / دُستور ← دُستور: قانون / ديباج: ديباج / دین: دین / رازيانج: رازيانه / رزق ← روچیک، روزیک «روزی» / روزنامه ← روزنامه / بالفارسيّة: تقويم) / رُوژنه ← روزنه / رهنامج: رهنامه (دَلِيلٌ لِلسُّفَرَاتِ الْبَحْرِيَّةِ) / زُرْكَش ← زُرْكَش (نَسَجَ الْقَمَاشَ بِخِيوطٍ مِنَ الذَّهَبِ: تارهای زر به پارچه کشید) / زَمَان: زمان / زَمَهْرِير: بسيار سرد / زَنْبِيل: زَنْ + امرأة + بال: يَد = عَلَى يَدِ الْمَرَاةِ / زَنْجَار: زَنْگار / سَادَج: ساده «سَدَاجَة: سادگی» / سَاعَة: سايه / سَجِيل: سنگ گِل / سَخَط: سَخَط (الْخَصْبُ الْكَثِيرُ) / سِرَاج: چراغ / سُرادِق: سُراپرده / سَرْخَس: سَرْخَس / سُرداب: سُرداب (زير زمين: بِنَاءٌ تَحْتَ الْأَرْضِ) / سَرْمَد: سَرآمد (بی آغاز و پایان: ما لا أَوَّلَ لَهُ وَ لا آخِرَ) / سِرْوَال: سُلووار / سُگَر: سُگَر / سَكَنجَبِين: سرکه انگبین / سَلْجَم: سَلْجَم / سِنْجَاب: سِنْجاب / سَوَسْن: سوسن / شاشه: صفحه تلویزیون ← شیشه / شیشه / شاهین (صَفْرُ: شاهین) / شَوَنْدَر: چُغَنْدَر / شَهْدَانِج: شاهدانه / شَهْد: عسل / شَيء ← شی: چیز / صَفْق: دست زد ← چَپَک / صَلِيب ← چلیپا / صَنْج: چنگ، سنج / طَارَج: تازه / طَسْت: تشت / عَبْقَرِي ← آبکاری / عَفْرِيَة ← آفرید / فَرْجار، بَرْکار ← پَرْکار / فُسْتَق: پسته / فِلْفِل: پلپل / فولاد: فولاد / فِرْوز ← فِرْوز / فَيْرُوْج: فَيْرُوْج / فَيْرُوْز: فیل / پیل / کَاس: کاسه / کافور ← کاپور / کَهْرَباء: کاه رُبا / کَنْز: گنج / لِحَام: لکام / مَخْرَاب: مِهْراب / مَسْک ← مَسْک / مَسْک: مَسْک / مِيزاب ← ناودان «کُمِيز+آب» / نَارَنْج ← نار رنگ / نارنج / نَسْرِين: نَسْرِين / نَفْط: نَفْط / نَمَاق: بالش ها (جمع کَرْمَک) / نَمُوْدَج: نَمونه / وَرْد ← وَرْد / وَزِير: وچیر / هَنْدَسَة: آندازه

برگرد به فهرست

در امتحانات از بخش معرّبات فارسی هیچ سؤالی طرح نمی شود.



۱- نَسْتَوِدِعُ: می سپاریم ۲- نَلْتَقِي: دیدار می کنیم ۳- نَتَمَنَّى: آرزو می کنیم